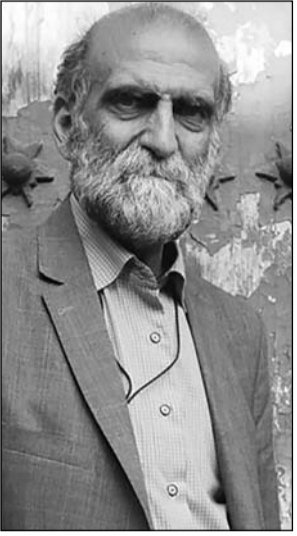
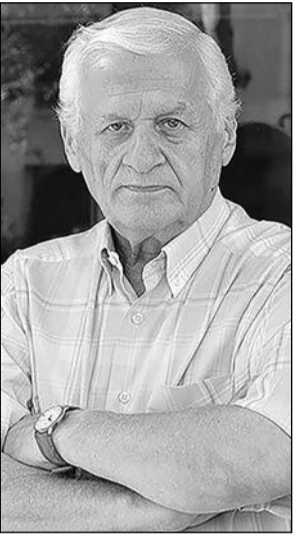
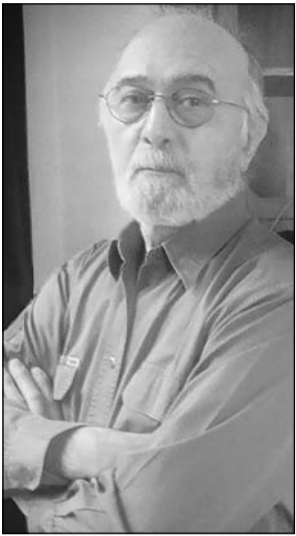


سوغنامه‌ای برای هنرمندانی که با کرونا رفتند

غم اگر به کوه گویم بگریزد و بریزد



اوست که مقصر اصلی مرگ «کیان» است. این موارد نشان می‌دهد که کریم اکبری مبارک از بی‌ظنترین بازیگران تئاتر، سینما و تلویزیون بود. دیالوگ معروفش درباره مرگ در فیلم «چند می‌گیری گریه کنی؟» آنجا که می‌گوید: «غلت زدن بی‌خواهی به عادت، ولی اروم خوابیدن اینجا سعادت، ما همه قیرها رو به اندازه می‌کنیم، قیر سستون قانون داره، مثل اینور نیستش که هر کی بیشتر داشته باشه جاش بیشتر باشه، اصل این زیره این زیر همه مثل همن، الا حساب و کتاب، تو این سی سالی که من اینجا کار کردم اسکلت‌های زیادی دیدم، هیچ فرقی هم بین اسکلت آدم پولدار یا فقیر نیست» هنوز در یادها مانده است. اکبری مبارک از آن دست هنرمندانی بود که در همه حال چه زمانی که کار می‌کرد و چه زمانی که دوران بیماری را سپری می‌کرد به فکر همکاران پیشکسوت خود چه آناتی که در قید حیات بودند و روزگار سالخورده‌گی را سپری می‌کردند و چه آنان که چهره در نقاب خاک کشیده و از این کره خاکی رخت برسته بودند، بود و همیشه تلاشش این بود که کاری کند که ارج و قرب بزرگان حفظ بشود. مناسفانه او نیز در تاریخ ۸ آبان سالل جاری در ۶۷ سالگی بر اثر ابتلا به کرونا، از دنیا رفت.

● **کامبوزیا پرتوی**. **فیلمنامه‌نویس و کارگردان**
نشسته بود پشت یکی از میز و صندلی‌هایی که در طبقه دوم مرکز همایش‌های برج میلاد برای استراحت مهمانان که به جهت تماشای فیلم‌های جشنواره فیلم فجر به آنجا آمده بودند، قرار داشت. با آن عینک دایره‌ای و آن کلاه معروفش، کنارش هم نیکی کریمی نشسته بود و هر از چندگاهی با هم گفتگو می‌کردند. اولین و آخرین بار آنجا دیدمش. مردی که مهربانی از چهرایش می‌بارید، از آن کسانایی که شاید هر فردی شناس دوستی یا ایشان را نداشته باشد. خوب که نگاهش کردم چهره پیرمردی را دیدم که دغدغه هنر داشت

و برای پیشبرد اهداف هنری ریاض در حوزه سینما تلاش بسیاری کرده بود و بیش از این تلاش نگران آن بود که آیا به حکایت دخترش کامبوزیا که در موردش و روزگار و بنشیند گوشه‌های و سناریوی مرگ زندگی‌اش را بنویسد. اما آشنایی من با این مرد کاربلد حوزه سینما به زمانی که او را در برج میلاد دیدم برمی‌گشت، چه آنکه سالهای سال پیشتر زمانی که من کودکی بیش نبودم، اثری از آثار تصویری او تحت عنوان «گلزار» که درست خاطرم نیست آن را در سینما دیدم یا از یکی از شبکه‌های تلویزیون. قطعا آن زمانها نمی‌دانستم کارگردانی و فیلمنامه نویسی یعنی چه و آن داستان جذابی را بازمرد گزشت زندگی می‌کرد. و آن شخصیت به نام کامبوزیا پرتوی مقابل دوربین برده است. شاید هنوز هم ندانم که واقعا کامبوزیا پرتوی کیست و برای سینمای ایران چه کرده، اما نیک می‌دانم او هنرمندی بود که زندگی‌اش را وقف هنر کرد

و اینها او را به همانند تعداد زیادی از همکاران خودش بسیار در مسیر زندگی هنری‌اش جفا دید و دم نزد و ایمن جفاها بودند که او را می‌آزردند و او راه رهایی انسان از اینهمه آزار را کمک کردن به یکدیگر به جای آزار دادن می‌دانست، چه آنکه خود در گفتگویی که دو سال پیش داشت در اینباره بیان کرده بود: «جهان آنچنان جهان آشفته‌ای شده که فقط می‌توانیم به هم کمک کنیم و این کمک با خود عشق، زندگی، سازندگی و خیلی چیزهای دیگری می‌آورد.» در جایی دیگر در همان گفتگو بیان کرده بود: «جامعه و جهان سرعتی عجیب به سمت نابودی به خودش گرفته و همه هم داریم کمکش می‌کنیم، کسی فرصت تامل یک لحظه مکث و فکر کردن را به خودش نمی‌دهد» و حال مناسفانه امروز در این لحظه که شما دارید این متن را می‌خوانید کامبوزیا پرتوی که هنرمند بسیار متفکری بود و برای خلق هر چیزی نیست و به قول معروف با درگذشت این چهره پرآوازه سینمای ایران، ما از همیشه تنهاتر شده‌ایم و این از دست دادن و آغاز این نتهایی بی‌شکیب را بیروس کرونا در ۴ آذر سالل جاری زمانی که جان کامبوزیا پرتوی نازنین و دوست داشتنتی را در حالیکه ۶۴ سالل بیشتر نداشت، از او گرفت، برای همیشه تاریخ برایمان رقم زد.

● **کریم اکبری مبارک**. **بازیگر**

اولین باری که این مرد نازنین تئاتر، سینما و تلویزیون را دیدم در سالن استادانظلمی خانه هنرمندان بود. به دعوت یکی از دوستان که از بازیگران بود رفته بودم برای تماشای یک نمایش و بر حسب اتفاق با بهتر بگویم خوش شانسمن، استاد کریم اکبری مبارک هم برای تماشای آن نمایش آمده درباره اکبر عالمی که می‌اندیشیدم اکثرمان یک یاد یک برنامه تلویزیونی با نام «شما و سیمیا» می‌دیدم که آن مرد مهربان و دوست داشتنی مقابل دوربینم می‌نشست و درباره تولیدات تلویزیون حرف می‌زد و گاه با مهمانانی که به برنامه می‌آمدند، گفتگو می‌کرد. اما خیلی گدشت تا خیلی‌ها دریابند که اکبر عالمی تنها یک مجری نبود، او استاد دانشگاه بود، کارگردانی می‌کرد و اکثر کارهایش در ژانر مستند بود. عمده فیلم‌هایی که او تولید می‌کرد البته تنها به زبان فارسی نبودند و زبانهای دیگر را نیز شامل می‌شدند. شاید کمتر کسی باشد که بداند او دارای مدرک دکتری سینما از کشور انگلستان بود و این موضوع مشخص می‌کند که او تا چه حد و اندازه‌اش بود و سینما و مسال پیرامون آن اشرف داشت. عالمی تجربه بازیگری هم داشت و در سالل ۵۱ در فیلم «بابا نان داد» به ایفای نقش پرداخته بود. گویندگی هم می‌کرد و به نفع خودش از بهترین‌های این هنر، هم حساب می‌آمد. نزدیک به شش سال پیش در تاریخ ۸ اسفند ۹۳ در خانه هنرمندان بزرگداشتی برای او برگزار شد و از یک عمر تلاش این هنرمند در عرصه عکاسی و سینما تجلیل به عمل آمد و در همان مراسم از او به عنوان «معمار کلمه با دانشی چندوجهی» یاد شد. یکی از جمله‌های مشهور این استاد فقید سینما درباره خودش مربوط به فیلم کوتاهی است که به محض آنکه شروع می‌شود، او مقابل دوربین می‌نشیند و پس از چند لحظه رفت و برگشت، دوباره عالمی را مقابل دوربین می‌بینیم که شروع به صحبت کرده و می‌گوید: «چیزی بهترتون میگم تو روانشناسی وجود داره، انسانها آرزو دارن در مرکز توجه باشن، حالا دیگه من آرزو ندارم که در مرکز توجه باشم، از من بپرسید به عنوان آخرین گفتگو که

تو چرا مهاجرت نکردی؟ تمام ابزار مهاجرت برای من فراهم بود، تماش... (مکتبی بغض گونه و لحظه‌ای درنگ» و بعد ادامه می‌دهد: «ولی من به این خاک تعلق دارم» او دیدگاه بسیار عجیبی هم درباره زندگی داشت و این در صحبت‌هایی که در ویدئویی که همراه بخشسی از کارهای او پخش می‌شد، مشخص بود. عالمی در این ویدئو چنین می‌گوید: «تمام آنچه که به عنوان هستی، نعماتی که در روی کره زمین هست من لذت بردم، ولی یادم بود که چگونه مدیریت ذهن کنم، اینکه ما بتوانیم از عمرمان حداکثر استفاده را بکنیم، تقریبا عمر تلف شده نداشتیم که اگر در جوانی یه نفر به حرفی بزنند و ما قدر

● **این گزارش غننامه‌ای است در سوگ ۶ ستاره بی‌بدیل عرصه فرهنگ و هنر که در نهایت ناباوری کرونا آنها را از ما گرفت. هنرمندان و فرهیختگانی که هر کدامشان روزهای بسیار سنگین برای عالم هنر محسوب می‌شدند و ما چه ساده و راحت و بی‌خیال از کف دادیمشان**

● **ما اهالی رسانه، آنطور که باید و شاید در زمانی که این عزیزان دار فانی را وداع گفتند، به آنها نبرداختیم و ماتم افزاتر اینکه برخی از اهالی رسانه (همکاران خود بنده) درباره انتشار خبر درگذشت این عزیزان بسیار کم لطفی کردند و حتی به انتشار یک عکس ساده و تیتری کوتاه در صفحه اول روزنامه هایشان نپرداختند. در حالیکه وظیفه ژورنالیستی هر رسانه‌ای است که اخبار به این مهمی که در حوزه فرهنگ و هنر رخ داده، را منتشر کند**

● **امیدواریم این گزارش بتواند حتی برای دقیقه‌ای هم که شده آن افرادی را که هنوز در باغ خودشان هستند و هنوز فکر می‌کنند که «کرونا» یا توطئه است یا اصلا وجود ندارد و ساخته و پرداخته ذهن برخی از آدمهاست یا مزخرفی بیش نیست یا امکان ندارد که به سراغ آنها برود و یا هر تفکر دیگری متوجه‌شان سازد که مرگ به نزدیکترین فاصله ممکن به آنها رسیده است**

اون حرف را بدونیم، انوقت که شد ۷۴ سالتون... الا تیمی اومدن بالا بصور انتظامی عزیز رو می‌دیدم، می‌گفتم افسوس، چقدر زود دیر می‌شود» حالا دیگر او در میان ما نیست، اوایل پاییز بود (۱۰ مهر سالل جاری) که این مرد دوست داشتنی، با دانش و تجربه و بسیار متواضع در ۷۵ سالگی بر اثر ابتلا به ویروس کرونا دار فانی را وداع گفت و غریبانه چهره در نقاب خاک کشید و ما را تنها گذاشت با دنیایی از حسرت و اندوه برای عده‌ای و دنیایی از ندانستن این حقیقت که با رفتن اکبر عالمی، عالم هنر واقعا چه گوهر با ارزشی را از دست داد

● **کریم اکبری مبارک**. **بازیگر**

اولین باری که این مرد نازنین تئاتر، سینما و تلویزیون را دیدم در سالن استادانظلمی خانه هنرمندان بود. به دعوت یکی از دوستان که از بازیگران بود رفته بودم برای تماشای یک نمایش و بر حسب اتفاق با بهتر بگویم خوش شانسمن، استاد کریم اکبری مبارک هم برای تماشای آن نمایش آمده درباره اکبر عالمی که می‌اندیشیدم اکثرمان یک یاد یک برنامه تلویزیونی با نام «شما و سیمیا» می‌دیدم که آن مرد مهربان و دوست داشتنی مقابل دوربینم می‌نشست و درباره تولیدات تلویزیون حرف می‌زد و گاه با مهمانانی که به برنامه می‌آمدند، گفتگو می‌کرد. اما خیلی گدشت تا خیلی‌ها دریابند که اکبر عالمی تنها یک مجری نبود، او استاد دانشگاه بود، کارگردانی می‌کرد و اکثر کارهایش در ژانر مستند بود. عمده فیلم‌هایی که او تولید می‌کرد البته تنها به زبان فارسی نبودند و زبانهای دیگر را نیز شامل می‌شدند. شاید کمتر کسی باشد که بداند او دارای مدرک دکتری سینما از کشور انگلستان بود و این موضوع مشخص می‌کند که او تا چه حد و اندازه‌اش بود و سینما و مسال پیرامون آن اشرف داشت. عالمی تجربه بازیگری هم داشت و در سالل ۵۱ در فیلم «بابا نان داد» به ایفای نقش پرداخته بود. گویندگی هم می‌کرد و به نفع خودش از بهترین‌های این هنر، هم حساب می‌آمد. نزدیک به شش سال پیش در تاریخ ۸ اسفند ۹۳ در خانه هنرمندان بزرگداشتی برای او برگزار شد و از یک عمر تلاش این هنرمند در عرصه عکاسی و سینما تجلیل به عمل آمد و در همان مراسم از او به عنوان «معمار کلمه با دانشی چندوجهی» یاد شد. یکی از جمله‌های مشهور این استاد فقید سینما درباره خودش مربوط به فیلم کوتاهی است که به محض آنکه شروع می‌شود، او مقابل دوربین می‌نشیند و پس از چند لحظه رفت و برگشت، دوباره عالمی را مقابل دوربین می‌بینیم که شروع به صحبت کرده و می‌گوید: «چیزی بهترتون میگم تو روانشناسی وجود داره، انسانها آرزو دارن در مرکز توجه باشن، حالا دیگه من آرزو ندارم که در مرکز توجه باشم، از من بپرسید به عنوان آخرین گفتگو که

نیست یا امکان ندارد که به سراغ آنها برود و یا هر تفکر دیگری که به آن می‌اندیشند از خواب غفلت بیدار کند و متوجهشان سازد که مرگ به نزدیکترین فاصله ممکن به آنها رسیده است.

● **خسرو سینایی** – **فیلمنامه‌نویس و کارگردان**

او فیلمنامه‌نویس بود، جدا از این کارگردان هم بود، کارنامه پسر و پیمانی در حوزه کارگردانی داشت، از فیلم کوتاه و مستند و پویانمایی و تجربی بگیر تا فیلم بلند سینمایی. همه فیلم هایش هم بر اساس خصلت‌ها و خصوصیت‌های اصیل انسانی بودند و معنا و مفهومی داشتند که در روزگار اکنون، تنها انسانهای شریف و نیک سیرت آن را درک می‌کردند. با تمام این خصوصیات که سینایی در حوزه فیلمسازی داشت و از بهترین‌های کارگردانی و فیلمنامه نویسی محسوب می‌شد اما در سالهای پایانی عمر خود فیلم چندانی نساخت و با تمام تلاش‌هایی که برای سینمایی مستند و دانساتنی ایران کرده بود، از اینکه نتوانست یا نگذاشتند برخی از فیلمهایش را بسازد، گله داشت و می‌گفت: «خدا را شکر می‌کنم که زندگی خوبی داشتم، اما یک حسرت همیشه به همراهم بود، آن زمانی که وقتش نبود نتوانستم بعضی از فیلم‌هایم را بسازم. این گله‌ای که دارم برای این است که چرا نگذاشته‌اند فیلم‌هایم را بسازم، اصلا این فیلم‌ن ساختن من به نفع چه کسانی بود؟» سینایی شعر هم می‌گفت، شعرهای خوب و در کنار همه اینها آهنگسازی هم می‌کرد، ساز تخصصی‌اش آکاردئون بود و چه خوش می‌نواخت این سسار را. اما فقط آکاردئون نمی‌نواخت و برای فیلم‌های بسیاری آهنگسازی کرد و موسیقی ساخت. با این همه دایره فعالیت‌های هنری او فقط به این موارد ختم نمی‌شد چرا که در حوزه ترجمه آثار خارجی نیز دستی بر آتش داشت و کنیهایی را به زبان فارسی برگردانده بود و به خاطر این فعالیت‌ها البته جوایز متعددی را نیز گرفته بود که برخی بود اما تو گوئی از میان بردارن، او که کوچکتر نشان بود سنت شکنی کرد و به جای پزشکی، پای در عرصه موسیقی و هنر نهاد و برای تحصیل به خارج از کشور «ژوین – اتریش» رفت. ابتدا معماری را انتخاب کرد اما بعد از ۴ سال تحصیل در دانشگاه فنی، موسیقی او را به سمت خود کشاند و همت او برای یادگیری موسیق تا جایی ادامه پیدا کرد که تک نواز آکاردئون و عضو هیئت ارکستر کونسرواتوار وین شد. بعدها به سینما روی آورد، به شعر رو آورد و به ترجمه آنهم در تخصصی‌ترین شکل ممکن. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان خسرو سینایی را هنرمندی چندوجهی به شمار آورد که تنها در یک بخش از هنر فعالیت نمی‌کرد و کسی چه می‌داند که اگر از دوران جوانی مجال و فرصت و امکانات خوب برایش ایجاد می‌شد چه بسا که در حوزه‌های هنری بسیاری پیش از آنچه بیان شد، فعالیت می‌کرد و جزو بهترین‌های می‌شد، هرچند که در مسیری که در زندگی هنری‌اش پیودم به این جایگاه رفیع رسید و نامش جاودانه شد. خسرو سینایی حالا دیگر در میان ما نیست چرا که کرونای منحوس او را به خود مبتلا کرد و در ۱۱ مرداد سالل جاری در ۷۱ سالگی از ما جدایش کرد و به آسمانها پروازش داد. سینایی یک جمله (بخوانید شعر) بسیار زیبا دارد که از تو گوئی وصف حال ما را در روزگار نبودنش بیان می‌کند. اینکه «لحظه همیشه گذراست و خاطره همیشه ماندنی و من بود و نبود و عشق و ابدیت را به نگاهی می‌فروختم اگر خاطره گذرا بود و لحظه ماندنی»

● **اکبر عالمی** – **مستندساز**

درباره بزرگان نوشتن بسیار سخت است، خصوصا آنکه تو به عنوان نگارنده در مقابلشان حتی کوچک هم به حساب نیایی. درباره اکبر عالمی که می‌اندیشیدم اکثرمان یک یاد یک برنامه تلویزیونی با نام «شما و سیمیا» می‌دیدم که آن مرد مهربان و دوست داشتنی مقابل دوربینم می‌نشست و درباره تولیدات تلویزیون حرف می‌زد و گاه با مهمانانی که به برنامه می‌آمدند، گفتگو می‌کرد. اما خیلی گدشت تا خیلی‌ها دریابند که اکبر عالمی تنها یک مجری نبود، او استاد دانشگاه بود، کارگردانی می‌کرد و اکثر کارهایش در ژانر مستند بود. عمده فیلم‌هایی که او تولید می‌کرد البته تنها به زبان فارسی نبودند و زبانهای دیگر را نیز شامل می‌شدند. شاید کمتر کسی باشد که بداند او دارای مدرک دکتری سینما از کشور انگلستان بود و این موضوع مشخص می‌کند که او تا چه حد و اندازه‌اش بود و سینما و مسال پیرامون آن اشرف داشت. عالمی تجربه بازیگری هم داشت و در سالل ۵۱ در فیلم «بابا نان داد» به ایفای نقش پرداخته بود. گویندگی هم می‌کرد و به نفع خودش از بهترین‌های این هنر، هم حساب می‌آمد. نزدیک به شش سال پیش در تاریخ ۸ اسفند ۹۳ در خانه هنرمندان بزرگداشتی برای او برگزار شد و از یک عمر تلاش این هنرمند در عرصه عکاسی و سینما تجلیل به عمل آمد و در همان مراسم از او به عنوان «معمار کلمه با دانشی چندوجهی» یاد شد. یکی از جمله‌های مشهور این استاد فقید سینما درباره خودش مربوط به فیلم کوتاهی است که به محض آنکه شروع می‌شود، او مقابل دوربین می‌نشیند و پس از چند لحظه رفت و برگشت، دوباره عالمی را مقابل دوربین می‌بینیم که شروع به صحبت کرده و می‌گوید: «چیزی بهترتون میگم تو روانشناسی وجود داره، انسانها آرزو دارن در مرکز توجه باشن، حالا دیگه من آرزو ندارم که در مرکز توجه باشم، از من بپرسید به عنوان آخرین گفتگو که

آفتاب یزد – **یوسف خاکیان**: بسیار درباره «کرونا» این لغت‌تریس موجود ذره بینی تاریخ بشریت نوشته ام، از انتقادهایی که هنرمندان عرصه‌های مختلف هنری بابت تعطیلی مراکز فرهنگی و بیکار شدن خود و همکارانشان بیان کرده بودند تا گلایه‌هایی که نگارنده این گزارش به کرات درباره رفتارهای اجتماعی مردمی که در حادثه‌تری شرایط روزگار کنونی اصلا و ابدا هیچ پروتکل بهداشتی را رعایت نمی‌کنند، در صفحه فرهنگی به رشته تحریر درآورده و تا هزاران هزار پند و نصیحتی که درباره خطرناک بودن ویروس کرونا از سوی بزرگترا به کوچکترا و از سوی کوچکترا به بزرگترا بیان شده و صفحات روزنامه‌های مختلف و پیچ خبرگزاری‌های متنوع را پر کرد، حرف زده و قلمفرسایی کردم و نیک به این موضوع واقفم که حتی به اندازه یک کلمه هم نگفته‌ام، نوشته ام، چرا که به این اصل در زندگی اعتقاد دارم که منتهی که خوانده نشود، پندی که شنیده نشود و عقیده‌ای که در آن هیچ عملی وجود نداشته باشد، حتی اگر در لحظه هزاران بار نوشته و بیان شود و در ذهن قرار گیرد هیچ تاثیری نداشته است. اما من به عنوان یک روزنامه نگار به قول معروف پوست کلفت‌تر از این حرفها هستم که بدانم کسی مطالبم را نمی‌خواند یا آنها که می‌خوانند اهمیتی نمی‌دهند یا اهمیتی اگر می‌دهند به آن عمل نمی‌کنند و یا اگر عمل می‌کنند آنگونه که باید و شاید دقیق و حساب شده نیست، دست از نوشتن بردارم. چرا که اگر همه می‌خواندند، اگر همه اهمیت می‌دادند، اگر همه عمل می‌کردند و اگر همه ماجرا را سفت و سخت گرفته بودند، امروز کرونایی در دنیا وجود نداشت. در حالیکه می‌بینیم کرونا بر اسب سرکش بیمار کردن و کشتن آدمها نشسته و با لبی خندان و خاطری رضایتمند از کسانی که انسانیت و جان انسانها برایشان اهمیت ندارد، به تار و مار کردن انسانهایی می‌پردازد که هر کدامشان برای خود عزیز دارند، خانواده دارند، پدر و مادر و فرزند و همسر دارند و بالاخره آنها هم مبتلا شدن حق زندگی دارند. خودتان دیدهاید بسیاری به خاطر میمانند به ویروس کرونا دار فانی را وداع گفتند و پیر و جوان با داشتن هزاران امید و آرزو چهره در نقاب خاک کشیدند. اما در میان اینهمه جان که هر کدام جانان کسی بودند، برخی جان و جانان یک ملت بودند، دلخوشی مردمی بودند که ما و شما نیز جزو آنانیم، نوستالژی و خاطرات دورانهای مختلف زندگی ما را برایشان رقم زدند و در حالیکه ما استراحت می‌کردیم آنها کار می‌کردند و تحقیق و پژوهش می‌نمودند و کتاب می‌خواندند و تمرین می‌کردند تا آنچه را که به عنوان هنرشان پیشکش ما می‌کنند، اصل، درجه یک و پر از احساس باشد که هر یک از آنها چه می‌دانند که لحظه خلق هر کدام از آثار هنری شان برایش مایه گذاشتند تا بهترین‌ر را تقدیم مخاطبان خود نمایند. این گزارش غننامه‌ای است در سوگ ۶ ستاره بی‌بدیل عرصه فرهنگ و هنر که در نهایت ناباوری کرونا آنها را ما گرفت. هنرمندان و فرهیختگانی که هر کدامشان روزهای بسیار سنگین برای عالم هنر محسوب می‌شدند و ما چه ساده و راحت و بی‌خیال از کف دادیمشان، هرچند برای هر کدام از این بزرگان عرصه فرهنگ و هنر در زمان رخ دادن اتفاق غم انگیز مرگ، به صورت جداگانه گزارش‌های را منتشر کردیم، اما به چند دلیل بر آن دستمزدی که متن امروز صفحه گزارش را به این ۶ نفر اختصاص دهم و دمی درباره آنها، هنرشان، شخصیتی که داشتند و جای خالی پس از رکشیدنشان با شما به گفتگو نوشتاری بنشینیم. اول اینکه تمام این ۶ نفر به یک دلیل (مبتلا شدن به ویروس کرونا) از دنیا رفتند، دوم اینکه بی‌هیچ شک و تردیدی حتی نزدیکترین دوستانهم هم به عمق هنر و فرهیختگی‌ای که در وجود این ۶ نفر بود بی‌نبرده بودند، سوم آنکه این ۶ نفر بسیار غریبانه از دنیا رفتند و غم انگیزتر اینکه غریبانه دفن شدند و غریبانه مراسم‌های گرفته نشد، چهارم اینکه ما اهالی رسانه، آنطور که باید و شاید در زمانی که این عزیزان دار فانی را وداع گفتند، به آنها نبرداختیم و ماتم افزاتر اینکه برخی از اهالی رسانه (همکاران خود بنده) درباره انتشار خبر درگذشت این عزیزان بسیار کم لطفی کردیم و حتی به انتشار یک عکس ساده و تیتری کوتاه در صفحه اول روزنامه هایشان نپرداختند. در حالیکه وظیفه ژورنالیستی هر رسانه‌ای است که اخبار به این مهمی که در حوزه فرهنگ و هنر رخ داده، را منتشر کند، پنجم اینکه مرگ هم انگیز این عزیزان را جرمند هم که بسیاری از ما اعدا داریم با هر کدامشان خاطره‌های بیشماری در ذهن و روحمان داریم هم باعث نشده که برخی از ما یاد بگیریم که به خاطر روح این عزیزان هم که شده اندکی در رفتارهای اجتماعی مان تجدینظر کنیم تا هم روح این بزرگواران از ما شاد باشد و هم به این وسیله هم به این کمتر شاهد از دست رفتن انسانها به دلیل ابتلا به ویروس کرونا باشیم و این تغییر رفتار را تا جایی ادامه دهم که به روزگاری برسیم به ویروس پلید، مسممکننده و کشنده «کرونا» برای همیشه از جامعه انسانها با خبر بپندد و به زباله تاریخ بیفیند. آنگاه شاید و تنها شاید خاطر همه مردمی که به هر طریقی از میان عزیزانشان، فرد یا افرادی را به دلیل ابتلا به کرونا از دست داده‌اند و سوگواری می‌کنند التیام یابد و آرام گیرند. با این امید و آرزو که این گزارش بتواند حتی برای دقیقه‌ای هم که شده آن افرادی را که هنوز در باغ خودشان هستند و هنوز فکر می‌کنند که «کرونا» یا توطئه است یا اصلا وجود ندارد و ساخته و پرداخته ذهن برخی از آدمهاست یا مزخرفی بیش